



تلاش برای مهار پیروزی

■ نجم السادات مرعشی

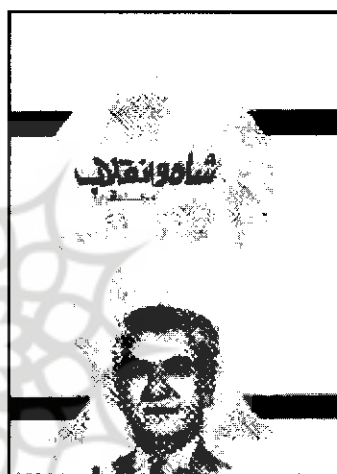
میانی فکری حکومت اسلامی و طرح شعارهای ضد امپریالیستی، در رأس گروه‌های مختلف‌المنافع قرار گرفت.

فصل دوم کتاب، شرایط عینی انقلاب را در سه قسمت توضیح می‌دهد: اول: تحرک سیاسی روحانیت و ظهور گروه‌های چریکی، دوم: وابستگی رژیم پهلوی و نارضایتی‌های سیاسی - اجتماعی اقتصادی، سوم: افزایش قیمت نفت، گسترش مبارزات دانشجویی و رواج ارزش‌های غربی.

در تشریح این دلایل، مخالفت امام خمینی با لایحه کاپیتولاسیون را آخرین نقطه قطع رابطه امام و روحانیت با شاه و رژیم پهلوی می‌داند. در ادامه فعالیت گروه‌های مسلحانه زیر را شرح می‌دهد: هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب ملل اسلامی، جبهه آزادیبخش مردم ایران (جاما).

یکی از دلایل تحریک احساسات ملی مردم ایران علیه محمدرضا پهلوی، وابستگی و اتکای رژیم، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به آمریکا بود. اصلاحات ارضی نیز آنچنان عجولانه صورت گرفت که نه تنها دردی از روستائیان درمان نکرد که باعث سیل مهاجرت روستائیان به شهرها و ظهور یک طبقه پرولتاریای بی‌ریشه و رشد طبقه پایین شهری شد.

نویسنده ساختار اقتصادی رژیم پهلوی را دارای دو ویژگی می‌داند. از یک طرف، این ساختار نوعی سرمایه‌داری وابسته به غرب، خصوصاً آمریکا بود و از طرف دیگر شدیداً دولتی به شمار می‌رفت که همین ویژگی‌ها باعث محروم شدن بازاریان از فعالیت‌های عمده اقتصادی و در نتیجه سرخورده شدن این قشر از رژیم شد. بدین ترتیب، بازاریان که به لحاظ دینی - سیاسی و تصادم منافع اقتصادی‌شان با گروه‌های مسلط مالی حاکمیت پهلوی و نیز سرمایه‌داری خارجی رودرروی رژیم قرار گرفته بودند، جذب نیروهای ملی و مذهبی مخالف شاه شدند. اما افزایش قیمت نفت نیز به دلیل تزریق درآمدهای ناشی از قیمت نفت به جامعه، موجب تورم و افزایش قیمت کالاها شد. به طوری که در سال ۱۳۵۴ یک خانواده متوسط می‌بایست ۵۰ درصد درآمد سالانه خود را به هزینه مسکن اختصاص دهد. در ادامه این بحث، نویسنده مبارزات دانشجویان را نیز یکی از



■ شاه و انقلاب: نگاهی به شکل‌گیری انقلاب اسلامی و سیاست‌های رژیم پهلوی برای مهار آن
■ محمد باقری جلیل
■ ۱۳۸۴، ۳۱۲ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، ۲۸۰۰ تومان.

کتاب شامل دو بخش اصلی است که هر یک تقسیم‌بندی جداگانه‌ای دارد. بخش نخست: «انقلاب چگونه آغاز شد» و بخش دوم: «سیاست‌های رژیم پهلوی در مهار انقلاب و علل شکست آن».

بخش نخست کتاب به توصیف حکومت استبدادی می‌پردازد و نخستین دلیل انقلاب را بحران مشروعیت نظام پهلوی می‌داند. آگاهی مردم پس از انقلاب مشروطه، انسداد سیاسی دوران رضاخان و پسرش محمدرضا پهلوی، باعث دلزدگی مردم از دستگاه حکومت شد. مبارزه علیه رژیم محمدرضا پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد است، که اقشار و گروه‌های مختلفی در هر زمان بار این مبارزه را به‌دوش دارند. به عنوان نمونه، از اواخر دهه ۱۳۴۰، بیشتر گروه‌ها مسلحانه با رژیم مبارزه می‌کنند؛ در حالی که در اوایل دهه ۱۳۵۰، دکتر شریعتی سمبل مبارزه با رژیم پهلوی است و در نهایت، امام خمینی با توجه به تبیین



خصمیت اقتدارگرایی حکومت پهلوی و دور شدن شاه از واقعیات اجتماعی، باعث شد که رژیم در برخورد با مخالفتها و مخالفین، مبارزه مردم را دستکم بگیرد و آن را به یک گروه و قشر خاص منتسب کند

شرایط عینی انقلاب می‌داند. مبارزه اصلی دانشجویان که از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شده بود، آرام آرام گسترش یافت، به گونه‌ای که از دهه ۱۳۴۰ دانشجویان عملاً علیه رژیم وارد عمل شدند. در مورد رویکرد دانشجویان به مذهب، تلاش افرادی چون مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری، دکتر شریعتی و نیز امام خمینی مؤثر بوده است. در مورد فعالیت دانشجویان در خارج کشور نیز به افرادی چون مهدی خانبابا تهرانی، محمدعلی (همایون) کاتوزیان، خسرو شاکری، چنگیز پهلوان، هما ناطق، حمید عنایت، ناصر پاکدامن، منوچهر ثابتیان، کیومرث زرشناس، صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر، علی شریعتی و محمد نخشب و مصطفی چمران اشاره شده است.

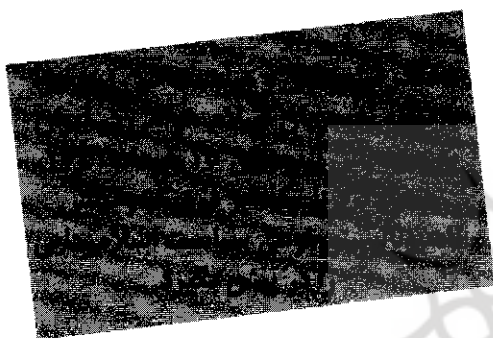
آخرین موضوع مورد بحث در این فصل کتاب، غرب‌مآبی رژیم پهلوی است که تضاد بین مردم و حاکمیت را عمیق‌تر کرد. چرا که عملکرد فرهنگی رژیم باعث پیدایی و رویارویی دو فرهنگ و اندیشه و فکر شد: مخالفان و موافقان رواج ارزش‌های غربی. در این رهگذر یکی از روشنفکران که به مقابله با غرب‌زدگی و فرهنگ غرب برخاست، زنده یاد جلال آل احمد بود که با چاپ کتاب معروف خود یعنی غرب‌زدگی نظرات خود را درباره غرب تبیین نمود و عملاً علیه این فرهنگ وارد مبارزه شد و به موازات نفی فرهنگ غرب، رویکرد به مذهب مطرح گردید و این رویکرد به مذهب بود که غرب و غرب‌گرایی را زیر سؤال برد؛ این رویکرد در پرتو ظهور تلاش دو جریان فکری - مذهبی یعنی روحانیت به رهبری امام خمینی و روشنفکران دینی خصوصاً دکتر شریعتی بود.

آخرین قسمت از بخش اول کتاب تحت عنوان «انقلاب آغاز می‌شود»، نگارش شده است. در این قسمت به بحران اقتصادی به عنوان عاملی که نه تنها ناراضی‌های عمومی را افزایش داد که موجب برای گروه‌های مختلف برای انتقاد از رژیم و جذب مردم ناراضی

شد، اشاره می‌شود. همزمان با پیدایی بحران اقتصادی طرح حقوق بشر کارتر نیز، به دلیل نقض حقوق بشر در ایران موجب شد که گروه‌های مخالف رژیم این فرصت را مغتنم بشمرند و با ارسال نامه‌ها و عریضه‌های سرگشاده به شاه او را وادار به پای‌بندی به قانون اساسی کنند. در همین سال، مهدی بازرگان به کمک ۲۸ نفر دیگر از جمله کریم سنجابی، هدایت‌الله متین‌دفتری، آیت‌الله زنجانی، عبدالکریم لاهیجی و حاج سید جوادی، «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» را تشکیل دادند. علاوه بر آن سازمان‌هایی چون کانون نویسندگان، گروه کتاب آزاد و اندیشه آزاد، کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، سازمان ملی استادان دانشگاه و جامعه بازرگانان، تجار و پیشه‌وران با هدف اصلاحات سیاسی تشکیل شدند. سنجابی، بختیار و فروهر گروهی را با عنوان «اتحاد نیروهای جبهه ملی» تأسیس کردند و نشریه خبرنامه را منتشر نمودند. در این سال یک مسئله بسیار مهم رخ داد و آن تحرک جدید و شدید نیروهای مذهبی و مخصوصاً روحانیت بود. روند مذهب‌گرایی و اسلام‌خواهی بخصوص در میان نسل جوان و دانشجویان و انسجام مدرسین حوزه‌های علمیه، اصلی‌ترین نیروی محرکه انقلاب یعنی مردم را به حرکت درآورد؛ فضای باز سیاسی به کمک روحانیت آمد و بسیاری از روحانیون از زندان و تبعید بازگشتند

شاه برای نیل به اهداف ناسیونالیستی خود برپا کرد و باعث پراکنجی شده شدن خشم نخبگان و مردم مسلمان ایران شد. اما موضوع مهمی که نویسنده به آن اشاره می‌کند این است که شاه یک ملی‌گرای صادق نبود و به علت وابستگی به آمریکا نتوانست خود را حافظ منحصر به فرد مشروعیت ملی به مردم بقبولاند. در ادامه، نویسنده شکست این جریان را به دلیل مبارزه روحانیت به رهبری امام خمینی از یک طرف و روشنفکران متعهد و متفکر چون دکتر شریعتی از سوی دیگر، نیز نداشتن سیاست مشخص برای ارائه این سیاست می‌داند.

اما در مورد سیاست سرکوب و خشونت، نویسنده ضمن بررسی قدرت‌یابی شاه از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، اظهار می‌دارد که وی برای



تثبیت و استقرار نظام و رژیمش به زور متوسل گردیده و با تکیه بر سیاست نظامی، رژیمی کاملاً مستبد و خودکامه به‌وجود آورده است. در واقع شاه از سال ۱۳۴۲، به طور آشکار تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی را که در مقابلش قرار داشتند منزوی کرد و مثل تمام دیکتاتورها، اتکای اصلی خود را بر یک ارتش تابع فرمان، پلیس امنیتی خشن و جمعی رجال سیاسی که بازپچه دست او بودند قرارداد.

البته سیاست سرکوب و خشونت صرفاً در دستگیری و اعدام نیروهای انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه به صورتی دیگر این سیاست تعقیب و اجرا گردید. به این مفهوم که رژیم علاوه بر این که نهادهای مدنی و واسط را از ارزش و اعتبار انداخت، نخست‌وزیر، مجلس و نمایندگان و قوه قضائیه را تحت کنترل خود درآورد و بر مطبوعات نظارت و سانسوری شدید حاکم کرد. در سال ۱۳۵۶ بر شدت عمل رژیم در برخورد با مخالفان افزوده شد. ساواک کمیته مخفی خود به نام کمیته انتقام را ایجاد کرد که برخی از اعضای کانون نویسندگان را ربود و مورد ضرب و شتم قرارداد و دفاتر افرادی چون بازرگان، سنجابی، فروهر و لاهیجی را بمب‌گذاری کرد. در ادامه این مطلب نویسنده بار دیگر وقایع سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ را بازگو می‌کند و توضیح می‌دهد که کودتا نیز در ایران به دلیل انقلابی شدن بدنه ارتش و مسلمان بودن آن قابل اجرا نبود، هرچند که شاه با روی کار آمدن ازواری به نوعی دست به کودتا زد اما زمانی که از کشور خارج شد فهمید که نمی‌تواند کودتای مورد نظر خود را انجام دهد و ماندنش در ایران اندک امید باقیمانده برای حفظ سلطنت را بر باد خواهد داد. سومین سیاستی که نویسنده آن را از سیاست‌های رژیم شاه

و مبارزه روحانیت با رژیم وارد مرحله جدیدی شد.

نویسنده در آخرین قسمت این بخش، چند واقعه مهم را به عنوان جرقه‌های انقلاب ذکر می‌کند: اعتصابات کارگری در فروردین ۱۳۵۶، مرگ مشکوک دکتر شریعتی در خرداد این سال، شورش مردم خارج از محدوده شهر تهران که دولت دستور خراب کردن خانه‌های آنها را داده بود و سرانجام برکناری هویدا از سمت نخست‌وزیری. همین جرقه‌ها موجب بروز شرایط جدیدی شد. در واقع نخست‌وزیری جمشید آموزگار نیز نه تنها نتوانست گرهی از کار رژیم بگشاید، که باعث افزایش ناراضی‌ها گردید.

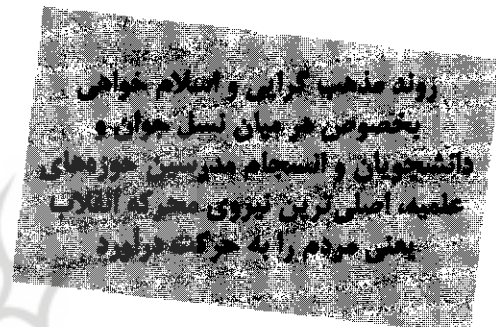
وقایع سلسله‌وار بعدی که در این کتاب ذکر شده است، در حقیقت به اعتقاد نویسنده کتاب، باعث شد که ابتکار عمل به تدریج از دست نیروهای غیرمذهبی خارج شده و به دست روحانیون بیفتد، عبارتند از:

درگذشت مشکوک حاج مصطفی خمینی و برپایی مجالس ترحیم از سوی مردم، درج مقاله توهین آمیز به امام در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات با امضای مستعار احمد رشیدی مطلق که منجر به بروز تظاهرات خشونت‌آمیز در شهر قم گردید و خشم و هیجان عمومی را در سراسر کشور بالا برد و موجب شد مراسم چهلم‌ها و اربعین‌های زنجیرهای برای شهیدای تظاهرات برگزار گردد و به این ترتیب، انقلاب عملاً آغاز شد.

اسما بخش دوم کتاب تحت عنوان «سیاست‌های رژیم پهلوی در مهار انقلاب اسلامی و علل شکست آن» نگارش شده است. سیاست‌های مذکور را نویسنده این‌گونه ذکر می‌کند: ترویج فرهنگ ناسیونالیستی، سیاست سرکوب و خشونت، ایجاد فضای باز سیاسی، تشکیل دولت‌های متعدد و تخریب شخصیت‌های اصیل انقلاب اسلامی.

اما در توضیح ترویج فرهنگ ناسیونالیستی، نویسنده با توضیح این‌واژه که در پایان قرن نوزدهم میلادی مورد توجه اندیشمندان غرب‌گرای ایرانی قرار گرفت و وارد ادبیات سیاسی ایران گردید، از افرادی چون آخوندزاده، آقاخان کرمانی و طالبوف نام می‌برد و اشاره می‌کند که اندیشه‌های این نویسندگان بر نسل‌های بعد تأثیر گذاشت، به گونه‌ای که در زمان رضاخان، تعداد زیادی از روزنامه‌نگاران، شاعران، وکلا، نویسندگان و استادان ظهور می‌کنند که به گسترش فرهنگ و ادبیات قبل از اسلام ایران می‌پردازند و ویژگی‌های فرهنگی حکومت و تمدن‌های هخامنشی و ساسانی را به صورت اغراق‌آمیز تبلیغ می‌کنند. بدین ترتیب، در زمان رضاخان، ملی‌گرایان و ناسیونالیست‌ها گرد وی جمع شدند و اهداف خود را به دست وی قابل اجرا دانستند. محمدرضا پهلوی و هیأت حاکم رژیم نیز، با توجه به جریان اسلام‌خواهی در ایران به ویژه پس از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۳۲، سعی کرد با تکیه بر فرهنگ و بینش ناسیونالیستی نوعی سیاست اسلام‌زدایی را در پیش بگیرد. جشن‌های شاهنشاهی از جمله جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را از جمله اعمالی می‌توان ذکر کرد که

برای مهار انقلاب شمرده است، فضای باز سیاسی است. در این مورد نویسنده به طرح چند سؤال می‌پردازد: ۱- آیا سیاست ایجاد فضای باز سیاسی توسط خود رژیم و شخص شاه برای مهار انقلاب مطرح و اتخاذ گردید؟ در پاسخ به این سؤال نویسنده اظهار می‌دارد که برخی از وابستگان رژیم پهلوی بر این باورند که این سیاست برنامه خود شاه بود و زمان آن را سال ۱۳۵۴ می‌دانند و هدف شاه از ایجاد حزب رستخیز را همین می‌دانند. اما نویسنده با طرح سؤال دوم این نظر را مردود می‌شمارد: «آیا شاه تحت فشار آمریکا چنین سیاستی را در پیش گرفت؟» و پاسخ این سؤال مثبت است چرا که آمار چنین می‌گویند: در فاصله سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۰ شمار زندانیان سیاسی



مورد عفو شاه قرار گرفته‌اند کمتر از ۲۰ نفر است، ولی در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۵، ناگهان روزنامه‌ها خبر از آزادی ۶۶ زندانی ضدامنیتی دادند و در سال ۱۳۵۶، چندین برابر زندانیان سیاسی که در طول ۳۵ سال حکومت شاه مورد عفو قرار گرفته بودند، زندانی سیاسی مورد عفو قرار گرفت.

سؤال سومی که نویسنده مطرح می‌کند این است که «آیا شاه به‌خاطر حفظ روابطش با آمریکا، بدون اینکه تحت فشار قرار گیرد فضای باز سیاسی ایجاد کرد؟» و پاسخ آن را مثبت می‌داند و از بحث خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هرچند رژیم شاه به صورت واقعی از طرف آمریکا تحت فشار قرار نگرفت تا ملزم به رعایت حقوق بشر گردد، ولی چون به‌شدت، نگران رابطه‌اش با آمریکا بود، همزمان با طرح سیاست حقوق بشر کارتر، در ایران فضای باز سیاسی ایجاد کرد.

اما سیاست چهارم را نویسنده تعویض و تشکیل دولت‌های متعدد می‌داند که در سال ۱۳۵۶ در ایران به اجرا در آمد. ابتدا برکناری هویدا و روی کار آمدن آموزگار که باعث از هم گسیختن شیرازه امور شد و آتش انقلاب را شعله‌ورتر نمود. سپس شریف امامی سرکار آمد که از یک خانواده روحانی بود و نشان‌دهنده سیاست عقب‌نشینی فرصت‌طلبانه شاه بود. شریف امامی دولت خود را دولت آشتی ملی لقب داد و اصلاحات سیاسی - اجتماعی فراوانی انجام داد. بخصوص رفرم‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی، از جمله برگرداندن تقویم هجری و لغو نظام تک‌حزبی از سیاست‌های آشکار او برای سازش با مردم بود. اما در همین زمان، دست رژیم شدیداً به خون آلوده شد و

جمعه سیاه یعنی ۱۷ شهریور پیش آمد. پس از وقایع ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دولت شریف‌امامی عملاً سقوط کرد و ارتشبد ازهارای حکومت را به دست گرفت. بهترین تعبیر درباره سیاست ازهارای را امام خمینی ارائه داد: در یک دست ازهارای توبه‌نامه بود و در دست دیگرش برنامه سرکوب و آدم‌کشی. درحالی‌حال پس از ازهارای نیز بختیار به نخست وزیری رسید که شاه بدون توجه به شعارهای مردم در این زمان که سقوط سلطنت پهلوی و خروج شاه و برپایی نظام جمهوری اسلامی را می‌خواستند، او را از میان مصدق‌ها، انتخاب کرد.

در پایان، نویسنده دلایل شکست شاه در این زمان را در دلایل زیر خلاصه می‌کند: ۱- امام خمینی راه هرگونه سازش با رژیم را بست و مردم را تشویق به ادامه انقلاب تا سقوط شاه نمود. ۲- شدت یافتن راهپیمایی‌ها و اعتصابات پس از ائتلاف نیروهای ملی با امام خمینی، به‌ویژه اعتصاب کارکنان شرکت نفت و تظاهرات ماه محرم. ۳- متلاشی شدن ارتش. ۴- خراب شدن روحیه طرفداران شاه به دلیل بازداشت‌هایی که ازهارای میان مقامات رژیم انجام داد و نیز فرار اطرافیان شاه به خارج از کشور.

در ادامه این بحث، نویسنده تخریب چهره امام خمینی را یکی از سیاست‌هایی می‌داند که رژیم به اشتباه مرتکب آن شد. در حقیقت رژیم پهلوی با توجه به شناختی که از امام داشت، متوجه خطری که از جانب او اساس سلطنت را تهدید می‌کرد، شد و زمان را آماده درگیری مستقیم با امام دید. در حقیقت شاه در این زمان حمایت کارتر را به دست آورده بود و چون فهمیده بود که از بیماری خود جان سالم به در نخواهد برد و به زودی خواهد مرد، بر آن شد تا کار را یکسره کند و احساس نمود اکنون بهترین فرصت برای رویارویی با روحانیت است، در حالی که او بزرگ‌ترین اشتباه تاریخی خود را مرتکب شد و نه تنها باعث پیدایی طوفان‌های انقلابی و برپایی مراسم زنجیروار چهل‌ها شد، که ناخواسته ابتکار عمل را از دست نیروهای غیرمذهبی و ملی خارج کرد و به دست مذهب‌یون سپرد. نیروهایی که رادیکال‌ترین شعارها را مطرح کردند و مبارزه را تا پایان عمر رژیم ادامه دادند. نویسنده در بخش پایانی کتاب علل شکست سیاست‌های رژیم در مهار انقلاب اسلامی را چنین ذکر می‌کند: الف- علل درون‌زای شکست سیاست‌های شاه، ب- علل برون‌زای شکست سیاست‌های شاه.

از نظر نویسنده، علل درون‌زای شکست سیاست‌های شاه عبارتند از: درک ناقص رژیم از ماهیت قیام، ضعف اراده رژیم و تردید و تزلزل فزاینده آن، تکیه بر حمایت مشروعیت‌زادی خارجی، عدم تطابق سیاست‌های اتخاذشده با قطع زمانی مورد نظر و بالاخره بی‌ثباتی سیاسی و توسل به دولت‌های متعدد خارجی.

نویسنده علل برون‌زای شکست سیاست‌های شاه را چنین ذکر می‌کند: رهبری استوار و فراگیر امام خمینی، فراگیری سریع و قدرت انقلاب اسلامی، ظهور تشکل‌های انقلابی و وحدت نیروها حول محور اسلام.